

الثانی: المشتغل (۱) عنه العامل اذا اشتغل عامل عن اسمٍ مقدمٍ بنصب ضميره او متعلقه كان (جواب شرط اذا) لذلك الاسم (مانند زیداً ضربتُ اباه) خمس حالاتٍ فيجب نصبه بعاملٍ مقدرٍ يفسره المشتغل اذا تلى ما لا يتلوه الا فعل (۲) كاداه التحضيض (۳) نحو هلاً زيدا اكرمته و كاداه الشرط نحو اذا زيدا لقيته فآكرمه.

و رفعه (عطف به نصبه) بالابتداء اذا تلى ما لا يتلوه الا اسم كذا الفجائيه نحو خرجت فاذا زيدٌ يضربه عمرو او (عطف به تلى) فصل بينه و بين المشتغل ما (نائب فاعل فصل) له الصدر (جمله اسميه و صله ما) نحو زيدٌ هل رأيتَه؟

و يترجح نصبه اذا تلى مضافاً (۴) الفعل نحو أ زيدا ضربته او حصل (عطف به تلى و اذا بر سر خود دارد) بنصبه تناسب الجملتين في العطف نحو قام زيد و عمرا اكرمته او كان المشتغل فعل طلب نحو زيدا اضربه.

و يتساوى الامر ان اذا لم تُفُت (۵) المناسبه في العطف على التقديرين نحو زيد قام و عمرا اكرمته فان رفعت فالعطف على الاسميه او نصبت فعلى الفعلية و يترجح الرفع فيما (موصوله است و ماعدا ليست!!!) عدا ذلك لأولويه عدم التقدير (۶) نحو زيدٌ ضربته.

(۱) سؤال: در باب اشتغال ميخواهيم از باب افتعال سه ركن را نام گذاري كنيم به چه صورت؟

ضمير: مشتغل ، ضربت = مشتغل ، زيدا = مشتغل عنه

(۲) تلى يعنى وقع بعد، ضمير مستتر فاعلى در تلى ميخورد به اسم مقدم و ه يتلوه ميخورد به ما

(وقتي كه اسم مقدم واقع شود بعد از آن اداتى كه واقع نميشود بعد از آن ادات مگر فعل)

(۳) اداتى كه براى سرکوبى مخاطب به كار ميرود. مانند على، هلى، لولا

(۴) مطنه: اسم مكاني كه در آن اميد و گمان وجود چيزى باشد. در اين جا مطنه

الفعل یعنی مکانی که (لفظی که) گمان این می‌رود که فعل آنجا وجود داشته باشد. ظنّ در خود معنای کثرت دارد و این معنای مجازی آن است به این ترتیب که هنگامی که یک طرف گمان بر طرف دیگر رجحان دارد و در فارسی به آن گمان گویند و احتمال آن از شک بالاتر است. بنابراین مظنه الفعل به این معناست که مثلاً ۷۰ درصد احتمال می‌دهم که فعل باشد اما در مقام الفاظ یا لفظ وجود دارد یا ندارد بنابراین در مقام الفاظ ظنّ در معنای مجازی استعمال می‌شود یعنی کثرت استعمال است.

(۵) تفوت بوده که مجزوم شده و با قاعده ۱۰ واو حذف شده

(۶) اولویت با عدم تقدیر است و مرفوع خواندن تقدیر نمی‌خواهد اما منصوب خواندن تقدیر می‌خواهد بنابراین استعمال رفع رجحان دارد.

باب اشتغال:

در این باب، عامل اسم منصوبی که مقدم شده است و جوباً و قیاساً حذف شده است.

▪ **زیداً ضربتُه:** زیداً مشغولٌ عنه و ضربتُ مشغول است و هُ هم میتوان با

تسامح گفت شاغل است. هُ ضربتُ را مشغول کرده است پس شاغل

است و ضربتُ مشغول شده و از عمل کردن در زید مشغول شده است.

تعریف این باب و مباحثش در هدایه گذشت و آنچه در این کتاب مطرح میشود عبارت است از:

حالات مختلفه اعراب مشغولٌ عنه:

۱. **واجب النصب:** هنگامی که قبل از مشغولٌ عنه، اداتی واقع شود که مختص به

فعل است. مانند غالب ادات شرط.

▪ اذا زیداً ضربتُه ضربتک

شرح: زیداً بعد از اذا که از ادات شرط است واقع شده است و این ادات غالباً و اذا (و ان و غالب ادات شرط) قطعاً بر سر جمله فعلیه وارد میشود بنابراین باید حتماً جمله را به صورتی بخوانیم که جمله فعلیه به دست آید بنابراین نمیتوان زید خواند که مبتدا باشد.

۲. واجب الرفع:

- (۱) جایی که قبل از مشغول^۱ عنه، «**ادات مختص اسم**» آمده باشد. مانند اذا فُجائیهِ. (مثال اذا فُجائیهِ: خرجتُ فاذا الاسدُ بالباب (خارج شدم و ناگهان دیدم که شیری پشت در است))
- خرجتُ فاذا زیدٌ ضربته (از خانه خارج شدم و به ناگهان دیدم که تو زید را کتک میزدی)

شرح: اذا فُجائیهِ است و میدانیم که مختص به جمله اسمیه است بنابراین باید به نحوی آن را قرائت کنیم که جمله اسمیه باشد پس باید زید را مرفوع بخوانیم تا مبتدا شده و جمله اسمیه شود.

(۲) در جایی که بین مشغول^۱ عنه و مشغول، «**صدارت طلب**»، فاصله شود. مانند ادات استفهام.

- زیدٌ هل رأیتَهُ؟

شرح: زیرا:

قاعده: هیچگاه مابعدِ صدارت طلب نمیتواند در ماقبلش عمل کند. 

اما در مورد عکس این حالت میان نحویون اختلاف است.

? **سؤال:** اصلاً مابعد هل که در ماقبل عمل نمیکرد که بگوییم به این

علت باید مرفوع بخوانیم؟

پاسخ: در هدایه گفتیم که در باب اشتغال اگر ه و هل و تمام موانع نبود، این فعل در ماقبلش عمل میکرد بنابراین میتوانیم از این نکته استفاده کنیم.

اما در عین حال به این مطلب تأمل کنید!!!

۳. راجح النصب:

(۱) جایی که قبل از مشغول عنه اداتی واقع شود که داخل شدنش بر فعل رایج تر

از اسم باشد. (مثلاً همزه استفهام بر جملات اسمیه و فعلیه وارد میشود اما

اکثراً بر جمله فعلیه داخل شده است)

■ أزيداً ضربته

(۲) جایی که در فرض نصب، تناسب جملتین فی العطف حاصل شود.

■ قام زيدٌ و عمراً ضربته

شرح: قام زيدٌ = معطوفٌ عنه و عمراً ضربته = معطوف است و جمله

دوم را اگر با رفع عمر بخوانیم اسمیه است و اگر با نصب عمر بخوانیم

فعلیه است.

قاعده: تناسبٌ (فی الفعلیه و الاسمیه) المتعاطفتین أولى من عدم

التناسب.

در عطف بهتر است که از نظر نوع جمله، اسمیه یا فعلیه بودن، معطوف

با معطوفٌ عنه متناسب و همانند هم باشند، بنابراین بهتر است در

مواردی که مانند فوق است تلاش کنیم که جمله اسمیه باشد.

(۳) جایی که مشغول، فعل طلبی (امر، نهی) باشد.

■ زيداً اضربه

۴. متساوی الامرین:

در جایی که در صورت رفع و نصب مشغول عنه تناسب بین الجملتین فی

العطف محقق باشد. (این مطلب در جایی است که معطوف علیه جمله اسمیه

ای باشد که خبرش جمله فعلیه است)

■ زيدٌ قام و عمر اکرمته

شرح: اعراب عمر به چه صورت است. هم میتواند منصوب شود و هم

مرفوع و هر دو برابر است. جمله معطوف اگر عمراً منصوب خوانده

شود فعلیه است و باید معطوف علیه اش را قام در نظر بگیریم که با هو درونش جمله فعلیه است. اگر مرفوع بخوانیم جمله اسمیه است و در این حالت معطوف علیه اش را کل زید^۱ قام در نظر میگیریم که جمله اسمیه است. بنابراین جوازوجهین است و هر دو حالت همانند هم هستند.

۵. راجح الرفع:

در غیر از موارد فوق، راجح الرفع است. وقتی مقتضی موارد فوق مثلاً ادات مخصوص اسمیه و فعلیه و ... را نداریم بنابراین رفع رجحان دارد.

■ زید^۲ ضربته

در این جمله مرفوع خواندن رجحان دارد.